



ایمان منهای عقلانیت و عقلانیت منهای ایمان منشأ خشونت است

رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه گفت: امامان شیعه بر عقل تأکید دارند. عقل ستیزی با ماهیت تشیع نمی سازد. عقلانیت مانع خشونت است اما عقلانیت هم اگر مبتنی بر ایمان نباشد، می تواند منشأ خشونت شود.

رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه گفت: امامان شیعه بر عقل تأکید دارند. عقل ستیزی با ماهیت تشیع نمی سازد. عقلانیت مانع خشونت است اما عقلانیت هم اگر مبتنی بر ایمان نباشد، می تواند منشأ خشونت شود.

به گزارش خبرنگار مهر، جنایات جریان سلفی و تکفیری داعش که داعیه تأسیس دولت اسلامی عراق و شام را دارد همچنان در صدر اخبار جریان دارد. سلفی گری پدیده جدیدی نیست و به نظر می رسد در شرایط تاریخی و اجتماعی خاصی مجال بروز و ظهور می یابد. جریانات تکفیری، اقدامات خود را به پشتوانه مبانی نظری خاصی انجام می دهند که شناخت این پشتوانه نظری برای درک واقعیت این جریانات ضروری است. خبرگزاری مهر در این راستا گفتگوهای متعددی با صاحب نظران و پژوهشگران متعدد انجام داده است و این بار به همین مناسبت با دکتر عبدالحسین خسروپناه رئیس موسسه حکمت و فلسفه ایران درباره مبانی نظری و ریشه تفکر تکفیری ها به گفتگو نشستیم. شما را به مطالعه متن این گفتگو دعوت می کنیم.

*مبانی نظری و تئوریک داعش یا همان ریشه فکری تکفیری ها از کجاست؟

با تشکر از خبرگزاری مهر که علاوه بر کارهای خبری به مباحث نظری هم می پردازد و این شاید یکی از امتیازاتی است که می تواند خبرگزاری مهر داشته باشد که بین اندیشه اندیشمندان از یک طرف و سطوح مختلف جامعه از طرف دیگر پیوندی برقرار می کند. پدیده داعش که بخشی از پدیده بزرگتری به نام جریان تکفیری است، یک پدیده جدیدی است که عمر چندانی از آن نمی گذرد. اما جریان تکفیری پدیده جدیدی نیست، الان به دلیل اینکه ارتباطات قوی شده است و رسانه ها گسترش یافته اند، در واقع از طریق شبکه های اجتماعی و مجازی خبرها به سرعت منتقل و پخش می شوند و ما تهدید جهانی داعش را بیشتر لمس می کنیم. چون به هر حال این تبلیغات و فیلم هایی که خودشان از جنایت های خودشان پخش می کنند یک نوع رعب و وحشت جهانی و بین المللی ایجاد می کند. اما اصل پدیده یا جریان تکفیری یک جریانی با سابقه طولانی است و ما نمونه هایی از این حرکت ها را در میان برخی از فرقه های اسلامی و حتی غیر اسلامی در طول تاریخ شاهد هستیم. به فرض مثال همه مردم شنیده اند که شهید اول و شهید ثانی را به جرم اینکه عالم شیعی بوده اند، در جبل عامل کشتند و آتش زدند.

شخصیتی مانند قاضی سید نورالله شوشتری که به عنوان شهید ثالث شناخته می شود و قبر او در منطقه آگرای هندوستان همان شهری که تاج محل در آن واقع است قرار دارد و یک عالم شیعی است که قاضی القضاات اکبرشاه است و بعد به عنوان قاضی عسکر یا لشکر می شود و مسئولیت قضاوت امور نظامی به او سپرده می شود، چون آگرای شهری نظامی بوده بعد از مرگ اکبر شاه که جهانگیر شاه جانشین می شود، برخی از علمای اهل سنت از او سعایت می کنند و ایشان را با تازیانه تیغی به حدی می زنند که گوشتش از بدنش کنده می شود و بعد تصمیم می گیرند که بدنش را آتش بزنند که شیعیان جنازه او را می گیرند و آن را دفن می کنند و تا مدتها هم نگهبان برای قبر ایشان می گذاشتند که آن را نسوزانند، چرا که اینگونه کارها سابقه داشته است.

گروه های تکفیری گروه های مخالف را از بین می بردند و جنازه های آنها را مثله می کردند یا آتش می زدند یا فرض کنید همین محمد بن عبدالوهاب وقتی در نجد به قدرت رسید و زر و زور و تزویر با هم جمع شد و توانستند حکومت کنند، بعد اینها کم کم با مخالفان خودشان درگیری های بسیاری تندی داشتند. به فرض مثال با مخالفان خودشان از فرقه های شافعی، حنبلی و... می جنگیدند و می کشتند و جنایت های عجیبی انجام می دادند. حتی انسان های زیادی از اهل سنت را به خاک و خون کشیدند و دقیقاً با همین توجیه تکفیر و اینکه اینها کافرند پس باید کشته شوند.

پس پدیده تکفیر پدیده جدیدی نیست. این پدیده یا به تعبیر دقیقتر این جریان (چون جریان را من یک جمعیت مدیریت شده تاثیرگذار بر جامعه می دانم فلذا این جریان تکفیری واقعاً به معنای دقیق یک جریان بوده و هست.) البته فقط در بین اهل سنت هم نبوده است، بلکه در بین شیعیان هم وجود داشته است اما شیعیان در تکفیر بسنده می کردند و از نظر تاریخی شاید خیلی خیلی کم مواردی پیدا بشود که به فرض مثال دست به جنایت و خشونت بزنند. اما فرض کنید که ما علمایی داشته ایم که فلاسفه و عرفا را تکفیر می کرده اند. همین الان هم گاهی اوقات می بینیم افرادی که به فرض مثال گرایشات فقهی یا کلامی محض دارند، می گویند که دیدگاه وحدت وجود عرفا دیدگاه درستی نیست، پس باید آنها را تکفیر کرد. یا دیدگاه مراتب تشکیکی یا معاد جسمانی ملاصدرا با معاد قرآنی نمی سازد، پس باید آن را تکفیر کرد اما نهایت کاری می کردند این بود که کاری کنند تا ملا صدرا از اصفهان بلند شود و به کهنک مهاجرت کند و در غربت زندگی کند. اما دیگر او را نمی کشتند. فتوای تندی می دادند اما رفتار خشونت آمیز نداشتند.

من نمی خواهم بگویم که در اسلام چیزی به نام تکفیر اصلاً وجود ندارد، چرا! در اسلام تکفیر هم مطرح است و در واقع یکی از بحث های خیلی جدی در اسلام بحث تکفیر است. اما تکفیر، ضابطه و ملاک دارد. به هر حال در اسلام داریم و شیعه و سنی بر آن اعتراف می کنند که هر کس شهادتین را جاری کرد، دیگر او مسلمان است و اگر او تفسیر خاصی از مبدا و معاد و ... دارد ما

حق نداریم او را تکفیر کنیم اما حق نقد آن را داریم. به فرض مثال می توانیم بگوییم این تفسیر شما از معاد جسمانی تفسیر غلطی است. این تفسیری که از تشبیه و تنزیه الهی دارید غلط است. اما نمی توانیم بگوییم این شخص کافر است. یا حتی ممکن است کسی بگوید لازمه این حرف اگر خود شخص به آن توجه کند کفر است. اما نمی توانید آن شخص وقتی شاهدتین جاری می کند را به کفر متهم کنید، وقتی اعتقاد به مبدا و معاد دارد و در عمل به فروعات دین مقید است. اسلام به این گونه رفتارها اجازه نمی دهد. این نگاهی افراطی گری است که متأسفانه داریم و در اثر همین نگاه می شود که علاوه بر مشکلات نظری، جامعه مشکلات عملی هم پیدا می کند و مشکلات اجتماعی پیش می آید و آن مدارایی که لازمه هر حیات اجتماعی است از جامعه گرفته می شود.

حالا سوال شما این بود که منشأ اندیشه ای و فکری جریان تکفیری چیست. گروه داعش، گروه جبهه النصره و مثلاً القاعده؛ اینها به عنوان یک شاخه ای از سلفی ها مطرح هستند. حالا چه سلفی های حنبلی، چه سلفی های شافعی چرا که معمولاً در مالکی ها سلفی نیست و بیشتر در آن سه تا که ذکر کردم و بیشتر از همه در بین حنبلی ها سلفی وجود دارد. ابن تیمیه که در قرن هفتم می زیسته آن را راه اندازی یا بهتر بگوییم احیا کرد. افراد دیگری بوده اند که تفکر سلفی گری را مطرح کرده اند. اما تقریباً تفکر سلفی در قرن سوم وقتی مطرح شد اندیشه معتزله هم در مقابل اهل حدیث پیدا شد. بعد از آن اشاعره و ماتریدیه آمدند که تقریباً اهل حدیث و معتزله به حاشیه رانده شد و دیگر در جامعه اسلامی مطرح نبودند. بیشتر گرایش به تفکر اشعری بود که به هر حال به گونه ای بین معتزله و اهل حدیث جمع کرده بودند و همچنین ماتریدیه هم اینگونه بودند و در آن زمان دیگر اهل حدیث تا قرن هفتم مطرح نشدند. تا توسط ابن تیمیه دوباره طرح می شود و ایشان می گوید که ما باید به سلف گذشته مان برگردیم و در آن زمان تفکر سلفی گری مطرح می شود.

***درواقع ابن تیمیه دوباره این اندیشه را احیا می کند و به نوعی آن را تثویز می کند.**

بله! آن را تثویز می کند و در واقع زمینه ای فراهم می شود که بعدها جوامع اسلامی به آن گرایش پیدا کنند. البته در زمان ابن تیمیه تا شاید چند قرن هم بعد از آن به آن صورت تفکر سلفی مطرح نبود و به صورت موردی افرادی پیدا می شدند که از این تفکر دفاع کنند. تا محمد ابن عبدالوهاب که در قرن یازدهم هجری آمد و در واقع پیوند این اندیشه و تفکر سلفی با سیاست و قدرت توانست آن را توسعه بدهد که البته باز هم چندان توسعه جدی پیدا نکرد تا اوایل قرن بیستم که دولت عثمانی فروپاشید و انگلیسی ها و فرانسوی ها و به هر حال سایر کشور های اروپایی دولت بزرگ عثمانی را بین خودشان تقسیم کردند. فقط همین آناتولی یا دولت ترکیه فعلی در مقابل یونان مقاومت کرد و آتاتورک توانست این کشور را نکه دارد. بقیه کشورها به عنوان مستعمرات کشور های اروپایی در آمدند از جمله عربستان. آن موقع عربستان توسط شریف حسین که یک عالم شیعی بود مدیریت می شد و انگلیسی ها توطئه ای کردند و قدرت را از او گرفتند و به دست وهابی ها که گروه کمی در عربستان بودند دادند. یعنی شیعیان و مالکی ها و گروه های دیگر مسلمانان خیلی بیشتر بودند. به هر حال قدرت را به اینها دادند و اینکه معروف است که انگلیس وهابی ها را تاسیس کرد. نه خیر، آنها را انگلیس ایجاد نکرد. بلکه در واقع انگلیس به آنها میدان داد و قدرت آنها در عربستان تثبیت شد و توانست موقعیتی پیدا کند و مخصوصاً در دوره عبدالعزیز و فهد و ... اقتدارشان بیشتر شد. با پیروزی انقلاب اسلامی آمریکا هم که امیدش از ایران قطع شد، بیشتر توجه اش معطوف به عربستان شد که بتواند از قدرت او در فعالیت های که در خاورمیانه می خواهد داشته باشد استفاده کند.

لذا می بینیم که در این بستر تاریخی سلفی گری توسعه پیدا می کند و هر چه قدرت سیاسی آن بیشتر می شود، توسعه اجتماعی و فرهنگی آن هم بیشتر می شود. البته در اینجا باید به این نکته توجه جدی داشته باشیم که ما وقتی از جریان سلفی صحبت می کنیم خیلی اوقات می بینیم رفتار معتقدان به جریان سلفی با آنچه که می گویند متفاوت است. مثلاً فرض کنید الان سلفی هایی که در عربستان هستند، بیشترین استفاده را از مدرنیته می برند و شاهزاده های آل سعود اکثراً در آمریکا و کانادا و اروپا زندگی می کنند و کاملاً زندگی غربی و مدرن دارند و اصلاً هیچ عقیده ای به تفکر سلفی ندارند و خیلی از آنها حتی به اولیات دین هم اعتقادی ندارند. لکن به هر حال این ابزاری در دستشان است که بتوانند از آن استفاده کنند.

اما آن ریشه فکری سلفی چه چیزی است که از آن القاعده و داعش و ... پیدا می شود؟ به نظرم ضدیت با عقل و ظاهرگرایی است. ظاهرگرایی به این معنی که سلفی ها معتقد به بازگشت به علمای سلف هستند. می گویند؛ علمای سلف اهل حدیث بودند، به حدیث بها می دادند. در اهل سنت احادیث فراوانی آمده است که حتی به اعتقاد بسیاری از اهل سنت احادیث غلطی هستند و جزء اسرائیلیات هستند و جعلی اند. مانند احادیث ابوهریره، ابن جندب و ... بعضی اسرائیلیات را کعب الحبار به نام اسلام بیان کرد. همه اینها در منابع روایی اهل سنت آمده است که عرض کردم. برخی از علمای اهل سنت که کار روایی دارند بین احادیث صحیح و سقیم تمایز قائل می شوند و ارزیابی علمی نسبت به آنها دارند. به هر حال این امور در منابع حدیثی وجود دارد و سلفی ها به این احادیث تمسک می کنند و نسبت به این احادیث هم یک تفسیر ظاهرگرایانه دارند. هرچه هم که بگویید مدلول این مطالبی که شما می گوئید با استدلال عقلی و دلائل عقلی سازگاری ندارد و در تعارضند، چگونه شما می خواهید اینها را عقل بپذیرید؟ در جواب می گویند: چه کسی گفته است که عقل حجیت دارد؟ چه کسی گفته است که عقل منبع شناخت صحیح است؟ لذا کسی مانند ابن تیمیه کتاب الرد علی المنطقیین می نویسد تا علم منطق را رد کند. یا به فرض مثال ابن تیمیه در کتاب «در تعارض عقل و نقل» و به ویژه در سه جلد اول این کتاب به شدت علیه عقل و عقلانیت صحبت می کند. در واقع سلفی گری گرایش به ظاهرگرایی دارد و عقل گریز و گاهی عقل ستیز است. این عقل گریزی و عقل ستیزی نتیجه اش این می شود که از دل این تفکر سلفی عده ای خشونت طلب پیدا می شوند که هرکسی مانند آنها نیاندیشد را کافر و مهذور الدم می دانند و هر نوع رفتاری هم نسبت به آنها شرعاً مجاز تلقی می کنند. این چنین نتیجه ای از این مبنای

غیر عقلانی و ضد عقلانی پدید می آید.

البته نمی خواهم بگویم که همه سلفی ها مانند القاعده و داعش هستند، القاعده و داعش جزئی از سلفی ها هستند، بسیاری از سلفی ها اینها را نقد می کنند. اما به هر حال مبنای عقل ستیزی و عقل گریزی در تفکر سلفی وجود دارد در حالی عقل ستیزی که با ماهیت تشیع نمی سازد، چون ماهیت و گوهر تشیع امامت است و امامت به شدت بر عقل تأکید کرده است. بحث عقل به عنوان پیغمبر باطنی مطرح شده است. اما به هر حال ممکن است شیعیانی پیدا شوند که گرایش اخباری گری و مسلکی ضد عقلانی پیدا کنند. در آن صورت آنها هم سخنان خشونت آمیز خواهند گفت و ممکن است یک موقع به رفتار خشونت آمیز هم بیانجامد. چون عقلانیت عنصر بسیار مهمی است که می تواند ما را از خشونت باز دارد.

البته اینجا یک نکته وجود دارد که عقلانیت هم اگر مبتنی بر ایمان نشود، می تواند منشأ خشونت شود. ما عقلانیت مدرن را شاهد هستیم که تبعات خشونت آمیز آن در تاریخ معاصر کم نبوده است. در واقع اصالت عقلانیت آدمی یا همین سوپزکتیویسم که انسان را سوژه و اصالت را با فاعل شناسا معرفی می کند و ایمان و خدا را کنار می گذارد و خداستیز و خداگریز و ایمان ستیز یا ایمان گریز می شود، به هر حال از آن سیاست ماکیاولی بیرون می آید و در نهایت از آن نازیسم و فاشیزم بیرون می آید. اینها همه ادعای عقلانیت داشتند. بنابراین همانطور که ایمان منهای عقلانیت منشأ خشونت است عقلانیت منهای ایمان هم منشأ خشونت است.

***چرا جوانان به تفکر تکفیری با گرایش خشونت طلب سلفی گری گرایش پیدا می کنند؟ چه جذابیتهایی دارد که جوانان در نقاط مختلف دنیا به آن گرایش پیدا می کنند و از آمریکایی که ادعای عقل گرایی دارد تا عربستانی که ادعای سلفی گری دارد به این مجموعه می پیوندند؟**

گرایش به این جریان تکفیری، یک پدیده اجتماعی تک عاملی نیست. یک عده ای واقعاً به لحاظ فکری و اندیشه ای سلفی اند. عقل ستیزند، عقل گریزند، ظاهر گرایند و نتیجه این مبنای فکری هم تکفیرگرایی آنهاست و طبیعتاً براساس این بینش یک دغدغه کاملاً دینی دارند که مخالفان خودشان را از سر راه بردارند. می گویند که ما باید یک حکومت دینی تشکیل دهیم. در واقع داعش؛ یعنی یک حکومت اسلامی تشکیل شود که شام و عراق و ... کم کم توسعه پیدا کند و کل خاورمیانه را هم به دست بگیرد. ما باید این چنین فعالیتی را انجام دهیم تا به قدرت برسیم و زمانی که به قدرت رسیدم اسلام را توسعه می دهیم. مانند دولت عثمانی و ... می توانیم یک تسلط بین المللی پیدا کنیم، اما اگر در گوشه ای باشیم و حرفی بزنیم، این خیلی اثری ندارد. به هر حال به همین خاطر افرادی که یک چنین اندیشه ای داشته باشند هر چند برخی ها علاوه بر اینها یک گرایش دگرستیزی هم دارند. مثلاً ستیز با شیعه، ستیز با غرب و ... هرکس به نحوی با آنها مخالفتی دارد. اینها هر جای دنیای باشند وقتی می بینند که یک مرکزیتی برایشان در عراق یا شام به وجود آمده است، جمع می شوند و می آیند تا بتوانند این دولت اسلامی را تشکیل و تقویت کنند. این یک عامل معرفتی و ایمانی است. اما همه کسانی که به گروه داعش روی می آورند با این عامل گرایش پیدا نمی کنند.

برخی ها هستند که گرایشات و عوامل روانشناختی و عوامل اجتماعی آنها را سوق می دهد. به هر حال اینها هزینه می کنند. افرادی هستند که مشکلات مالی دارند در پاکستان یک عده ای را که گرفته بودند که می خواستند عملیات انتحاری انجام دهند. از آنها سوال شده بود که برای چه می خواستید این کار را انجام بدهید و خودتان و عده دیگری را از بین ببرید؟ در جواب گفتند: مشکلات اقتصادی فراوانی داشتیم. با مبلغی که این گروه ها در اختیار ما می گذاشتند، حداقل خانواده هایمان می توانند زندگی راحتی داشته باشند. حالا یک نفر هم از این خانواده از بین برود بهتر از آن است که همه تلف شویم. در واقع فقر اقتصادی یک عامل است و حتی خود این هم یک نوع فقر معرفتی است که یک فرد دست به این گونه کارها می زند. پس عده ای عامل معرفتی و ایمانی دارند که باورشان این است که اگر کشته شوند مهمان خدا و پیغمبرند و پیغمبر از آنها پذیرایی می کند و عده ای هم مشکلات اقتصادی و روانی و شخصیتی ممکن است باعث جذب آنها شود.

البته طبیعی است که استعمار هم بیکار ننشیند. استعمار هم هدفش ایجاد تفرقه بین مسلمانان است وقتی ببیند همچنین جریانی به وجود آمده است طبیعی است که حمایت و هزینه کند. شما می بینید که اسرائیل صریحاً اعلام همکاری با داعش را می کند و غرب و آمریکا در ابتدا مخالفتی با النصره و داعش نداشتند و به نوعی از آنها حمایت می کردند و در زمانی که با دولت بشار اسد یا عراق می جنگیدند به آنها کمک می کردند. اما بعد که دیدند که این جنایات بین المللی هست و آبروی رسانه ای برایشان نمی ماند گفتند ما مقابل شان می ایستیم. باید گفت که شما اگر اسلحه به این گروه ها ندهید کافی است و الا اینها مجهزترین سلاح های موجود که استفاده می کنند را از کجا می آورند؟ به هر حال این اسلحه ها را چه کسانی به آنها می فروشند؟ بنابراین استعمار هم به توسعه این جریان کمک می کند. پس عوامل معرفتی، ایمانی، روانشناختی، اجتماعی، سیاسی و ... همه می تواند دست به دست هم بدهد تا یک جریانی به فرض مثال از اروپا یا آمریکا به داعش در عراق بپیوندند و خودش را به زحمت هم بیاندازد که کمکی به این گروه نکند.

***بحثی که مطرح کردید، بحث ضد عقل گرایی بود. چیزی که در تفکر داعش شاید بتوان به آن اشاره کرد عمل گرا بودن است. آیا به نظرتان یک عامل نمی تواند همین باشد برای جذب جوانان؟**

در واقع این مربوط به همان عامل ایمانی مربوط می شود که وقتی می بینید که گروهی ادعا دارد که اسلام را دقیقاً پیاده می کند، اگر جوانی بخواهد، دقیق اسلام را داشته باشد، به این گروه ها گرایش پیدا می کند. البته اگر اسلام را در این تصویر ببیند، یعنی اسلام خشونت آمیز و داعشی را بپذیرد.

البته اسلام داعشی عملگرا که آدم آتش می زند و زن ها باید در پستو بمانند و به فرض مثال در جایی که حمله می کنند زنان را به اسارت می برند و برده داری صدر اسلام را عیناً می خواهند اجرا کنند. کسانی که گرایش اسلام سلفی دارند وقتی می بینند که گروهی اینها را اجرا می کنند طبیعتاً جذب هم می شوند. اما همه این افرادی که جذب می شوند دغدغه اسلام سلفی ندارند، عوامل دیگری هم وجود دارد که باعث گرایش عده دیگری می شود.

***آقای دکتر، علما و دانشمندان حوزه و دانشگاه در عصر قرن ۲۱ تا چه اندازه می توانند در عدم شکل گیری و رشد این نوع تفکر می توانند تاثیرگذار باشند؟**

من معتقدم در غرب علت اینکه به جریان داعش و گروه های مشابه دامن زدند، به این دلیل بود که در غرب، اسلام گرایی رو به رشد و توسعه بود. این برای غرب یک نوع احساس خطر و تهدید به شمار می رفت یعنی از مردم بومی کشورهای غرب مسلمان می شوند. بسیاری از شهرهای اروپایی و آمریکایی مسجد نداشتند، الان می بینیم که مسجد دارند و کلیساها خلوت شده است. کلیساها را می خردند و مسجد می سازند. من در قبل از انقلاب یادم هست که برخی از این متدینین تلاش می کردند سینماها را بخرند و آنها را به مسجد تبدیل کنند. در غرب هم همین اتفاق رخ داد. به همین سبب شد که وقتی یک ریشه ای از تفکر تکفیر و داعشی پیدا شد غرب به آن دامن زد و آن را توسعه داد که هر چقدر بیشتر توسعه یابد، در نتیجه اسلام هراسی بیشتر می شود و هر چه اسلام هراسی بیشتر شود اسلام گرایی کاهش می یابد. این یک معادله و فرمول است.

علما چه حوزوی و چه دانشگاهی، چه مسلمان یا غیر مسلمان، باید بیایند و نشان دهند که دین الهی، دین عقلانیت است و آمده است تا ایمان و عقلانیت را با هم جمع کند. علمای مختلف از ادیان مختلف و ادیان متنوع، باید بیایند این مسئله را روشن کنند، چرا که ما بحث خشونت را تنها در اسلام نداریم. در بودا هم رفتارهای خشونت آمیز داریم. نمونه آن رفتارهایی است که در میانمار داشتند و مسلمانان را سوزاندند و زنده زنده آتش زدند. یا حرکت های خشونت آمیزی که در طول تاریخ از مسیحیان داشتیم که ویل دورانت هم در گزارش تاریخ تمدنش آنها را گزارش می دهد که برخی ها را زنده زنده می سوزاندند یا مثله می کردند. لذا پدیده تکفیر و خشونت با عقلانیت و منطق سازگاری ندارد.

اینجا علمای ادیان مختلف باید بیایند و نشان دهند که اصلاً دین با خشونت سازگار نیست و اساساً دین آمده است تا انسان زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. دین آمده است تا عقلانیت و منطق را احیا کند و آن را توسعه دهد. دین نیامده است که انسان ها را با زور شمشیر به دینی گرایش بدهد، عملی که ارزش معرفتی نداشته باشد ارزش دینی هم نخواهد داشت. بنابراین نقش علما بسیار مهم است. اما تنها تبیین علما و نشست و گفتگوی دینی هم کافی نیست. باید این تفکر یعنی اسلام اعتدالی، دین اعتدالی، دینی که با حفظ عقلانیت، ایمان را بیان می کند و بر آن تأکید می کند، دینی که بر ارزش های اخلاقی و انسانی پافشاری می کند را از طریق رسانه های مختلف عرضه کنیم. به صورت سریال، فیلم، در شبکه های اجتماعی و مجازی، باید این دین معرفی شود. این اندازه که داعش، اسلام هراسی را تبلیغ کرده و آن را ترویج کرده است، آیا یک هزارم آن را علمای ادیان مختلف اسلام گرایی و دین گرایی را در رسانه ها تبلیغ کرده اند؟ حتی هالیوود فیلم هایی که درباره حضرت نوح، عیسی و ... می سازد، مملو از خشونت و بی منطق و نفی عقلانیت است. اینها بسیار ضرر و زیان به جامعه دینی می زند اما از طرفی علما گفتگوی ادیان دارند و با هم گفتگو می کنند. شاید در رسانه ها هم منتشر شود، اما گفتگو کافی نیست.

حتماً باید از طرق مختلف رسانه ای، این دین الهی معتدل، منطقی و عقلانی همراه با ایمان را به مردم دنیا نشان دهند و آن را معرفی کنند که اگر این گونه فعالیت ها انجام شود، خود به خود گروه های تکفیری و امثال داعش که شکل می گیرد کم رنگ می شود و خیلی از افرادی که در اثر یک معرفت غلط به آنها جذب شده اند ممکن است از طریق این تبلیغات رسانه ای با ترویج دین عقلانی منصرف شوند و برداشت درستی از اسلام و دین پیدا کنند. اما زمانی که مردم در جهل خودشان به سر ببرند که منشأ آن، همان جهل است چرا که جهل و عجز بسیار خطرناک است. اینها به جامعه آسیب می زند. حتی اگر جامعه متمدن هم باشد، این عوامل آن را به انحطاط می کشاند. لذا به نظرم نقش علما، معرفت زایی است که باید از طرق مختلف رسانه ای انجام شود.

***سابقه فقهی و کلامی ما آیا این اجازه را می دهد که اندیشه تکفیری در جامعه ما نیز شکل بگیرد و اگر بخواهد شکل بگیرد، به نظرتان در کجاها می تواند شکل بگیرد؟**

من در ابتدای بحثم اشاره ای کردم که اگر در هر دین و مسلکی، ایمان منهای عقلانیت باشد خشونت پیدا می شود کما اینکه عقلانیت منهای ایمان هم منجر به خشونت خواهد شد. چون عقلانیت رکنی از ارکان تشیع است. برای اینکه گوهر تشیع، امامت است و امامت از عقلانیت به عنوان یک منبع مهم یاد کرده است. طبیعی است که نباید این اتفاق بیافتد. اما ما در طول تاریخ افرادی که گرایش اخباری گری و افراطی داشته اند را داشتیم. الان هم در جامعه شیعه کسانی پیدا می شوند که با عقلانیت میانه خوبی ندارند. همین موجب می شود که نسبت به فلسفه نگاه ستیزه گرانه داشته باشند. لذا امثال ملاصدرا و شخصیت های فلسفی و عرفانی را تکفیر می کنند. اگر این تفکر ادامه پیدا کند، ممکن است که رفتار خشونت آمیزی هم از این افراد سر بزنند. بعید نیست ولو اینکه هنوز اتفاق نیفتاده است؛ اما تهدیدی است.

گاهی افرادی پیدا می شوند که به بهانه مخالفت با انقلاب اسلامی یا مخالفت با ارزش ها و باورهایی که امام (ره) مطرح کرده است، با فلسفه و از طرفی با عقلانیت مخالفت می کنند. گاهی اوقات افرادی هستند که به بهانه مخالفت با اهل سنت، حرکت های غیرعقلانی انجام می دهند که باعث تضعیف تشیع است. چون انقلاب اسلامی قائل به وحدت شیعه و سنی است. آنها بیشتر لج می کنند و سعی می کنند علیه این وحدت سخن بگویند و شبکه های ماهواره ای شان را در این مسیر هدایت کنند و به گونه ای گزارش بدهند که ضدیت تشیع و تسنن را نشان دهند. به فرض مثال توهین به خلفا کردن، مسخره کردن و آنها را

نشر دادن و به دنبال آن هر کسی هم با آنها مخالفت کرد، او را تکفیر می‌کنند. الان جریان‌ها و گروه‌های اخباری مسلکی که در شیعه در حال مطرح شدن است، گروه‌های ضد فلسفه و عرفانی که دارد مطرح می‌شود، گروه‌هایی که به عنوان مسلمان ولایی ضد انقلاب اسلامی در حال شکل‌گیری اند یا گروه‌هایی که به عنوان ضدیت با اهل سنت دارند، از شیعیان سخن می‌گویند. وجود دارند. به نظرم در همه اینها زمینه رفتارهای خشونت‌آمیز وجود دارد و اگر نوع ادبیات و روش‌شان تغییر نکند، ممکن است به خشونت‌های تکفیری و خشونت داعش هم منجر شود.

اگر روش منطقی باشد هیچ اشکال ندارد. من معتقدم که هرچه بین فلاسفه و علما یا فقها و عرفا نقد علمی باشد، هم فلسفه رشد می‌کند، هم کلام، عرفان، فقه و همه رشد می‌کنند. اما اگر محوریت در دست یکی باشد و دیگری به حاشیه رانده شود آن یکی هم که حضور دارد توقف پیدا می‌کند و رکود خواهد داشت. بنابراین وجود نقد و انتقاد به گرایش‌های مختلف فکری، بسیار مبارک است اما حذف رقیب و تکفیر رقبای معرفتی می‌تواند به خشونت رفتاری و عملی و کنشی هم بیانجامد.

***شاید جواب این سوال را به نوعی پاسخ دادید اما می‌خواستم دوباره بپرسم که شما با کدام رویکرد در مواجهه با این طیف بیشتر موافقت می‌کنید؟**

من معتقدم در مقابل جریان تکفیری در تشیع و جریان تکفیری در اهل سنت، چون دست به خشونت زده و جنایت می‌کند قطعاً باید برخورد نظامی کرد چراکه آنها برخورد نظامی کرده‌اند. البته در کنار برخورد نظامی باید برخورد علمی و معرفتی و فرهنگ سازی هم کرد که دیگران جذب نشوند. کار آموزشی، فرهنگی نیاز است. اما طبیعتاً در مقابل جریان‌هایی مانند داعش باید مقاومت نظامی هم کرد و الا می‌آید و جنایت می‌کند. اما در مقابل جریان‌های تکفیری که در تشیع وجود دارد، چون آنها دست به خشونت نظامی نزدند و بیشتر رفتارهایشان معرفتی و فرهنگی است هرچند ادبیات، ادبیات خشن و غیر منطقی و دور از عقلانیت است ما باید با شیوه‌های عقلانی و معرفتی و فرهنگ سازی در مقابل آنها بایستیم. اگر ما هم بخواهیم در مقابل آنها رفتارهای خشک و خشن و بی منطق داشته باشیم و برخورد کنیم به نظرم نتیجه عکس خواهد داد و دقیقاً در زمین استعمار بازی خواهیم کرد. چراکه استعمار هم همین را می‌خواهد و اگر رشد معرفتی بدهیم بسیار می‌تواند آثار مفید و ارزنده‌ای داشته باشد.

گفتگو از خداداد خادم